



طغیانه سردی در تذکره دولتشاه مسطور است که وجود شریف خدمت میر شجره است که این مین مرزا اوست اهل دلی و نیکو خلق و صاحب  
 فضل بوده و اصل او از ترکست بمذکار سلطان محمد خدابنده در فریوید میبوده و صاحب سید خواجه علاء الدین فریویدی که بزرگوار سلطان  
 ابو سعید سالار صاحب دینان خراسان بوده و خواجه فخرالدین بوده است امیر مین الدین با احترام و تکرار پشت کلی کرده و میان امیر مین الدین و  
 او امیر محمود مشاعر بوده و در دروغ و خصل خوشگویی بوده اند و بعضی از قصاید که سخن امیر مین الدین انصاف میکند بر سخن امیر محمود ظاهر امکار است  
 امیر مین الدین این باغی امیر محمود نوشته رباعیته دارم ز غنای شک بفرخون و ذکرش در نگار خض برود و چشمی خندان  
 صراحی به اشک جانی چو میا تا پیاده بخون و امیر محمود در جواب گفت رباعیته دارم ز غنای شک اینگون بر آه ولی که  
 سنگ اندا که در خون دهی بیز او غم شب میارم تا خودی شب پرده چو آید بیرون و مکاتب فخر و شکر امیر مین الدین که  
 عزیزندش امیر محمود از زوم نوشته بخراسان شهرت عظیم دارد این تذکره نقل آن ندارد و این مناجات از اشعار او شعر بزرگوارند  
 سبزه آمان که علم و ملک تو را یافت بدل ایشان بعارفان سپارده سزای حق است که بسج دل نبرد ز غم کمال ایشان بزا  
 در اطله مهر دین عالم قربت که مرغ و هم تزیال در اطله ایشان بسوزد ناله بیچارگان بر لب که جز تو کسی در بهجت و باصل ایشان  
 بی نیازی در روانگان سلسله است که در عشق بود ناله سلاسل ایشان بشایدان معانی که چشم گوشه نشینت نگاه بندد از ایشان  
 بآردی جوانان کور نسیده صفت که نفس فطرت است مضایق ایشان بآب دیده پیران زنده پیش عزیت که نیست جز کسی بزرگوار  
 مایل ایشان بجزن پاک شیدن عشق بیدار دینت که هیچ دیده ندیده است قاتل ایشان بجز قربت پرستان عالم پاکت  
 که بسج روح مقدس نشد مقابل ایشان بآن شکر میثال آن عیانت که شد دلیل بزرگان بی لایل ایشان که با وجود بی غنیم  
 و فرخ باشد رانی ده از او تا شویم اصل ایشان بزرگوار خدا یا نگویم که مرآتو در این جرمیده مقصود سازد اصل ایشان دلی جو  
 کشتی تن بسکند ز موج حوادث کسان تو تخته جان بر باصل ایشان امیر محمود مشهور بان مین حشره الله فرمای  
 امیر مین محمود بن مین الدین فریویدی چنان بود پدری کس چنین بود فرزند چنین بود عرضی کس چنان بود جوهر در تذکره دولتشاه  
 مسطور است که امیر محمود از فضیلتی عهد خود بود و خلاق حمیده و سیرت پسندیده داشته طبع با نظیر و شعر عالم کردار و تخصیص قطعات او که نقل  
 می لس سلطان دوزر و نصیر و کیر است و از آن جمله این قطعه است که در روح حضرت امام رضا علیه السلام نظم نموده و در آن شماره بضمون قطعه که در  
 نظم این شمس مشهور فرموده **ببیند این مین گفت دوستی تو که شرفت که بر آسمان سپید است** **اگر چه در هیچ سزای ضایعی نشود**  
**که در جهان نبود کس سبکی کوش** **بگفتش که نیارم سسود آهرا** **که جبرئیل امین بوده خادم پدرش** **و نقطه صحت آثار که بطین خاکی**  
**تیز شمار و آواز بشعار اوست** **و در هر جمع کن از تفرقه مال منال** **مرفعی اجتناف است که بر غیر فرقه** **مال ایل بود ای مین علم طلب**  
**که تو بگیم نشود در غم و شادی منک** **علم دادند ما درین قجاری و نزل** **شد یکی فوق سما و کردی شک** **و امیر محمود در هیچ سر بران کوز**  
**و در شعله ز غم و آرزو بر کسین و سباه در صدمت خفت و در وقت مهرت این باغی گفته رباعیته** **منکر کدل بن مین بر خون شد**  
**منکر که از این سرا فانی چون شد** **مضی که بود بر چشم بدت** **بایک اجل خنده زانان میروند** **و مرقد متوراد در فریوید در صورت اول**  
 او در پسروی پدید امیر خراج احمسنی انجلی بزی از جمله سادات خاندان خراسان است و در طهارت اصل لطافت طبع مستغنی از تکدی پان  
 در تخته سامی مذکور است که اطفال او و بچه شش بر تن بود که روزی میر علی شیر کج بود او را آمد آفتزل چون مخزن خاطر اهل دل از تماع و نیوی غایب  
 لاجرم اختدی فرموده جمع با تخیل از فقه و جنس سامان نموده به انجلی نسا حضرت میر چون بوقاق خود آمد و آن سباب بر اقرضا حلقه نمود  
 آنجمله را فرزند کرده بجای دیگر تخیل نموده خود را زیر بار منت غبار تجویز فرمود از فزون شعر تصبیه و قرزل مین مشرد است و بعضی خاطر  
 اهل بیت سات میباشند و در جین استیزند که است که فخر حضرت میر در دیوان قصاید میر حاج و در غزلیات انسی بود و قصه لیلی و مجنون  
 بنظم آورد و این بیت استقام نمود **ایشی ترا جهان طغیانی** **مجنون تو صد هزار ایلی** **و از جمله قصاید او که در روح حضرت**  
**امیر مین الدین جل علیه السلام نوشته است** **صفتی** **ایدل حکایت از شرف تو رنگ** **در مطلع سخن سخن از آفتاب**  
**بیرایه جمال عروسش شای او** **از جوهر معانی ام الکتاب** **از برق تیغ حادثه شورش کانی** **با درستان بگوی و دران سخن**  
**ایمان زبان ناطقه خوش سلی** **و قششانی است عالیجناب** **ای آفتاب بر صبح و آفتاب** **از پیش اهل مظهر دفع مجرب کن**  
**روی مین بگرفت ابرویست** **چون قهر بر صدف خوش تاب** **بمجنون حصار خیر از آمد لطف** **بانا در روح قلوه دینت خراب کن**

در تذکره دولتشاه مسطور است که وجود شریف خدمت میر شجره است که این مین مرزا اوست اهل دلی و نیکو خلق و صاحب  
 فضل بوده و اصل او از ترکست بمذکار سلطان محمد خدابنده در فریوید میبوده و صاحب سید خواجه علاء الدین فریویدی که بزرگوار سلطان  
 ابو سعید سالار صاحب دینان خراسان بوده و خواجه فخرالدین بوده است امیر مین الدین با احترام و تکرار پشت کلی کرده و میان امیر مین الدین و  
 او امیر محمود مشاعر بوده و در دروغ و خصل خوشگویی بوده اند و بعضی از قصاید که سخن امیر مین الدین انصاف میکند بر سخن امیر محمود ظاهر امکار است  
 امیر مین الدین این باغی امیر محمود نوشته رباعیته دارم ز غنای شک بفرخون و ذکرش در نگار خض برود و چشمی خندان  
 صراحی به اشک جانی چو میا تا پیاده بخون و امیر محمود در جواب گفت رباعیته دارم ز غنای شک اینگون بر آه ولی که  
 سنگ اندا که در خون دهی بیز او غم شب میارم تا خودی شب پرده چو آید بیرون و مکاتب فخر و شکر امیر مین الدین که  
 عزیزندش امیر محمود از زوم نوشته بخراسان شهرت عظیم دارد این تذکره نقل آن ندارد و این مناجات از اشعار او شعر بزرگوارند  
 سبزه آمان که علم و ملک تو را یافت بدل ایشان بعارفان سپارده سزای حق است که بسج دل نبرد ز غم کمال ایشان بزا  
 در اطله مهر دین عالم قربت که مرغ و هم تزیال در اطله ایشان بسوزد ناله بیچارگان بر لب که جز تو کسی در بهجت و باصل ایشان  
 بی نیازی در روانگان سلسله است که در عشق بود ناله سلاسل ایشان بشایدان معانی که چشم گوشه نشینت نگاه بندد از ایشان  
 بآردی جوانان کور نسیده صفت که نفس فطرت است مضایق ایشان بآب دیده پیران زنده پیش عزیت که نیست جز کسی بزرگوار  
 مایل ایشان بجزن پاک شیدن عشق بیدار دینت که هیچ دیده ندیده است قاتل ایشان بجز قربت پرستان عالم پاکت  
 که بسج روح مقدس نشد مقابل ایشان بآن شکر میثال آن عیانت که شد دلیل بزرگان بی لایل ایشان که با وجود بی غنیم  
 و فرخ باشد رانی ده از او تا شویم اصل ایشان بزرگوار خدا یا نگویم که مرآتو در این جرمیده مقصود سازد اصل ایشان دلی جو  
 کشتی تن بسکند ز موج حوادث کسان تو تخته جان بر باصل ایشان امیر محمود مشهور بان مین حشره الله فرمای  
 امیر مین محمود بن مین الدین فریویدی چنان بود پدری کس چنین بود فرزند چنین بود عرضی کس چنان بود جوهر در تذکره دولتشاه  
 مسطور است که امیر محمود از فضیلتی عهد خود بود و خلاق حمیده و سیرت پسندیده داشته طبع با نظیر و شعر عالم کردار و تخصیص قطعات او که نقل  
 می لس سلطان دوزر و نصیر و کیر است و از آن جمله این قطعه است که در روح حضرت امام رضا علیه السلام نظم نموده و در آن شماره بضمون قطعه که در  
 نظم این شمس مشهور فرموده **ببیند این مین گفت دوستی تو که شرفت که بر آسمان سپید است** **اگر چه در هیچ سزای ضایعی نشود**  
**که در جهان نبود کس سبکی کوش** **بگفتش که نیارم سسود آهرا** **که جبرئیل امین بوده خادم پدرش** **و نقطه صحت آثار که بطین خاکی**  
**تیز شمار و آواز بشعار اوست** **و در هر جمع کن از تفرقه مال منال** **مرفعی اجتناف است که بر غیر فرقه** **مال ایل بود ای مین علم طلب**  
**که تو بگیم نشود در غم و شادی منک** **علم دادند ما درین قجاری و نزل** **شد یکی فوق سما و کردی شک** **و امیر محمود در هیچ سر بران کوز**  
**و در شعله ز غم و آرزو بر کسین و سباه در صدمت خفت و در وقت مهرت این باغی گفته رباعیته** **منکر کدل بن مین بر خون شد**  
**منکر که از این سرا فانی چون شد** **مضی که بود بر چشم بدت** **بایک اجل خنده زانان میروند** **و مرقد متوراد در فریوید در صورت اول**  
 او در پسروی پدید امیر خراج احمسنی انجلی بزی از جمله سادات خاندان خراسان است و در طهارت اصل لطافت طبع مستغنی از تکدی پان  
 در تخته سامی مذکور است که اطفال او و بچه شش بر تن بود که روزی میر علی شیر کج بود او را آمد آفتزل چون مخزن خاطر اهل دل از تماع و نیوی غایب  
 لاجرم اختدی فرموده جمع با تخیل از فقه و جنس سامان نموده به انجلی نسا حضرت میر چون بوقاق خود آمد و آن سباب بر اقرضا حلقه نمود  
 آنجمله را فرزند کرده بجای دیگر تخیل نموده خود را زیر بار منت غبار تجویز فرمود از فزون شعر تصبیه و قرزل مین مشرد است و بعضی خاطر  
 اهل بیت سات میباشند و در جین استیزند که است که فخر حضرت میر در دیوان قصاید میر حاج و در غزلیات انسی بود و قصه لیلی و مجنون  
 بنظم آورد و این بیت استقام نمود **ایشی ترا جهان طغیانی** **مجنون تو صد هزار ایلی** **و از جمله قصاید او که در روح حضرت**  
**امیر مین الدین جل علیه السلام نوشته است** **صفتی** **ایدل حکایت از شرف تو رنگ** **در مطلع سخن سخن از آفتاب**  
**بیرایه جمال عروسش شای او** **از جوهر معانی ام الکتاب** **از برق تیغ حادثه شورش کانی** **با درستان بگوی و دران سخن**  
**ایمان زبان ناطقه خوش سلی** **و قششانی است عالیجناب** **ای آفتاب بر صبح و آفتاب** **از پیش اهل مظهر دفع مجرب کن**  
**روی مین بگرفت ابرویست** **چون قهر بر صدف خوش تاب** **بمجنون حصار خیر از آمد لطف** **بانا در روح قلوه دینت خراب کن**

در تذکره دولتشاه مسطور است که وجود شریف خدمت میر شجره است که این مین مرزا اوست اهل دلی و نیکو خلق و صاحب  
 فضل بوده و اصل او از ترکست بمذکار سلطان محمد خدابنده در فریوید میبوده و صاحب سید خواجه علاء الدین فریویدی که بزرگوار سلطان  
 ابو سعید سالار صاحب دینان خراسان بوده و خواجه فخرالدین بوده است امیر مین الدین با احترام و تکرار پشت کلی کرده و میان امیر مین الدین و  
 او امیر محمود مشاعر بوده و در دروغ و خصل خوشگویی بوده اند و بعضی از قصاید که سخن امیر مین الدین انصاف میکند بر سخن امیر محمود ظاهر امکار است  
 امیر مین الدین این باغی امیر محمود نوشته رباعیته دارم ز غنای شک بفرخون و ذکرش در نگار خض برود و چشمی خندان  
 صراحی به اشک جانی چو میا تا پیاده بخون و امیر محمود در جواب گفت رباعیته دارم ز غنای شک اینگون بر آه ولی که  
 سنگ اندا که در خون دهی بیز او غم شب میارم تا خودی شب پرده چو آید بیرون و مکاتب فخر و شکر امیر مین الدین که  
 عزیزندش امیر محمود از زوم نوشته بخراسان شهرت عظیم دارد این تذکره نقل آن ندارد و این مناجات از اشعار او شعر بزرگوارند  
 سبزه آمان که علم و ملک تو را یافت بدل ایشان بعارفان سپارده سزای حق است که بسج دل نبرد ز غم کمال ایشان بزا  
 در اطله مهر دین عالم قربت که مرغ و هم تزیال در اطله ایشان بسوزد ناله بیچارگان بر لب که جز تو کسی در بهجت و باصل ایشان  
 بی نیازی در روانگان سلسله است که در عشق بود ناله سلاسل ایشان بشایدان معانی که چشم گوشه نشینت نگاه بندد از ایشان  
 بآردی جوانان کور نسیده صفت که نفس فطرت است مضایق ایشان بآب دیده پیران زنده پیش عزیت که نیست جز کسی بزرگوار  
 مایل ایشان بجزن پاک شیدن عشق بیدار دینت که هیچ دیده ندیده است قاتل ایشان بجز قربت پرستان عالم پاکت  
 که بسج روح مقدس نشد مقابل ایشان بآن شکر میثال آن عیانت که شد دلیل بزرگان بی لایل ایشان که با وجود بی غنیم  
 و فرخ باشد رانی ده از او تا شویم اصل ایشان بزرگوار خدا یا نگویم که مرآتو در این جرمیده مقصود سازد اصل ایشان دلی جو  
 کشتی تن بسکند ز موج حوادث کسان تو تخته جان بر باصل ایشان امیر محمود مشهور بان مین حشره الله فرمای  
 امیر مین محمود بن مین الدین فریویدی چنان بود پدری کس چنین بود فرزند چنین بود عرضی کس چنان بود جوهر در تذکره دولتشاه  
 مسطور است که امیر محمود از فضیلتی عهد خود بود و خلاق حمیده و سیرت پسندیده داشته طبع با نظیر و شعر عالم کردار و تخصیص قطعات او که نقل  
 می لس سلطان دوزر و نصیر و کیر است و از آن جمله این قطعه است که در روح حضرت امام رضا علیه السلام نظم نموده و در آن شماره بضمون قطعه که در  
 نظم این شمس مشهور فرموده **ببیند این مین گفت دوستی تو که شرفت که بر آسمان سپید است** **اگر چه در هیچ سزای ضایعی نشود**  
**که در جهان نبود کس سبکی کوش** **بگفتش که نیارم سسود آهرا** **که جبرئیل امین بوده خادم پدرش** **و نقطه صحت آثار که بطین خاکی**  
**تیز شمار و آواز بشعار اوست** **و در هر جمع کن از تفرقه مال منال** **مرفعی اجتناف است که بر غیر فرقه** **مال ایل بود ای مین علم طلب**  
**که تو بگیم نشود در غم و شادی منک** **علم دادند ما درین قجاری و نزل** **شد یکی فوق سما و کردی شک** **و امیر محمود در هیچ سر بران کوز**  
**و در شعله ز غم و آرزو بر کسین و سباه در صدمت خفت و در وقت مهرت این باغی گفته رباعیته** **منکر کدل بن مین بر خون شد**  
**منکر که از این سرا فانی چون شد** **مضی که بود بر چشم بدت** **بایک اجل خنده زانان میروند** **و مرقد متوراد در فریوید در صورت اول**  
 او در پسروی پدید امیر خراج احمسنی انجلی بزی از جمله سادات خاندان خراسان است و در طهارت اصل لطافت طبع مستغنی از تکدی پان  
 در تخته سامی مذکور است که اطفال او و بچه شش بر تن بود که روزی میر علی شیر کج بود او را آمد آفتزل چون مخزن خاطر اهل دل از تماع و نیوی غایب  
 لاجرم اختدی فرموده جمع با تخیل از فقه و جنس سامان نموده به انجلی نسا حضرت میر چون بوقاق خود آمد و آن سباب بر اقرضا حلقه نمود  
 آنجمله را فرزند کرده بجای دیگر تخیل نموده خود را زیر بار منت غبار تجویز فرمود از فزون شعر تصبیه و قرزل مین مشرد است و بعضی خاطر  
 اهل بیت سات میباشند و در جین استیزند که است که فخر حضرت میر در دیوان قصاید میر حاج و در غزلیات انسی بود و قصه لیلی و مجنون  
 بنظم آورد و این بیت استقام نمود **ایشی ترا جهان طغیانی** **مجنون تو صد هزار ایلی** **و از جمله قصاید او که در روح حضرت**  
**امیر مین الدین جل علیه السلام نوشته است** **صفتی** **ایدل حکایت از شرف تو رنگ** **در مطلع سخن سخن از آفتاب**  
**بیرایه جمال عروسش شای او** **از جوهر معانی ام الکتاب** **از برق تیغ حادثه شورش کانی** **با درستان بگوی و دران سخن**  
**ایمان زبان ناطقه خوش سلی** **و قششانی است عالیجناب** **ای آفتاب بر صبح و آفتاب** **از پیش اهل مظهر دفع مجرب کن**  
**روی مین بگرفت ابرویست** **چون قهر بر صدف خوش تاب** **بمجنون حصار خیر از آمد لطف** **بانا در روح قلوه دینت خراب کن**



علاوس زدن جگر سپهر سیاه را چشم فلک ز در درک سیاه را خاک برش چو سپهر منبسط بهم بست نیند شاعر بسا اقلاده چون با طاعنه نشان از آنکه بچو تیر کیش تو است مردوی چار باش عیسی قرار گیر در خشک سال خود با یمن آید	از کوه خیل خوش جوانی نزار کن روی زمین خون مخالفت کن در دیده ستاره بخور و در کوه بهم بوش ز نانه تیرت کس از دست شرح دیت بنیاد کن از بخت دوزخ چه عقل کن و آنکه بیان حکمت فضل کن مستغنی از عطای بجار و سجا کن مرا و بیست ایر چه تخلص فلاک تیر جگر دوزخ است بجا مذهب خود داد و سر نهاده تم که در تب سوزان فرقی کن بماش دینی آزار آن گرفتاری هر سپهر است سپهر روح خمال باغ دوح سر کوشش کوی که مانده لطف کس تر نشود ایا سپهر با کی که خاک در کن تو محیط بهجت تو بجهت آید کسی که بدد لطف است هر کدام سفله که بر رخ تو نشاید بدشمنان تو هر کس که جزان کرد ستایش تو را جدا با کرمت مولای محبت درین جسام	از آتش معانه سبزه رخ ایموج ساحل زده جان زده اقیان شاه سپاه فتنه جبار از کوه نصب لوی مصطفوی مصلحت رود بی دره سواش کل شیخ از خون از کوه پیش ناف خورشید و ماه چندین هزار مسئله بر عقل شکست میر حاج بعدی و شای اندک شکسته ترازو قره بر شمش که بر ک عیش دل خسته آید یکلوه یوسف من از روزی نش ماند قوت فریاد زود فغانش که نیست قبل جان جز بره فرانس که تاقت بر همه کس آفتاب باش که مرغ دوح سوز عین است بلال کیش بر مرغ جز تانش بزار بار بر سر راه سانس ندیده دیده خواص عقل باش بسوی چاه ضلالت بر کشش که نیست چرا بر پسین شکش بسنک چاه شکست حرفش دیسله که خلاصی بر زینش اطله الله دار لسان در میان فرق نام ما جسام شستار دارد و قطع شاعر قوت بسیار بود دولت اسطوره که خدمت مولانا باجود شیوه شاعری از اهل فضل و قناعت و انقطاع بود مولد شکل قصبه جوسف است من اعمال قستان چرمان دارد مقتان خوردی و کادستی و صبح البحر ارقی تا شام کفنی از شاعر بر پله نوبستی بعضی اورادنی حق شمرده اند در لغت رسول محیی المله بی هتسایه غرادر که در بلاد ایران مشهور و برشته همان آن جهان که گویست از آنجهت این قصیده است که در لغت هفت مکتب هاد و صداد است زلف تو شکینر خاک عرب ز نوحه قبر توفیقین کام هو از ترسبت لعل تو شکرین شاه سر بر سینه اعلان بدین آدم همزاده نمخر تا وطن ای رهروان ماه عرم که را یکت جاربه حضرت با احترام تو ترک چار باش قصر چارین ماکه نقش خام لعل تو بر کین بر خاک جهان تو که بر سیاه جنین آب حیات مخفی از آن مخفی کعبی بر خاک این که توفیق
--	---	---

کتابخانه  
علاوس زدن جگر سپهر سیاه را  
چشم فلک ز در درک سیاه را  
خاک برش چو سپهر منبسط  
بهم بست نیند شاعر بسا  
اقلاده چون با طاعنه نشان  
از آنکه بچو تیر کیش تو است  
مردوی چار باش عیسی قرار گیر  
در خشک سال خود با یمن آید  
از کوه خیل خوش جوانی نزار کن  
روی زمین خون مخالفت کن  
در دیده ستاره بخور و در کوه  
بهم بوش ز نانه تیرت کس  
از دست شرح دیت بنیاد کن  
از بخت دوزخ چه عقل کن  
و آنکه بیان حکمت فضل کن  
مستغنی از عطای بجار و سجا کن  
مرا و بیست ایر چه تخلص  
فلاک تیر جگر دوزخ است  
بجا مذهب خود داد و سر نهاده  
تم که در تب سوزان فرقی کن  
بماش دینی آزار آن گرفتاری  
هر سپهر است سپهر روح  
خمال باغ دوح سر کوشش  
کوی که مانده لطف کس تر نشود  
ایا سپهر با کی که خاک در کن تو  
محیط بهجت تو بجهت آید  
کسی که بدد لطف است هر  
کدام سفله که بر رخ تو نشاید  
بدشمنان تو هر کس که جزان کرد  
ستایش تو را جدا با کرمت  
مولای محبت درین جسام  
از آتش معانه سبزه رخ  
ایموج ساحل زده جان زده اقیان  
شاه سپاه فتنه جبار از کوه  
نصب لوی مصطفوی مصلحت  
رود بی دره سواش کل شیخ از خون  
از کوه پیش ناف خورشید و ماه  
چندین هزار مسئله بر عقل شکست  
میر حاج بعدی و شای اندک  
شکسته ترازو قره بر شمش  
که بر ک عیش دل خسته آید  
یکلوه یوسف من از روزی نش  
ماند قوت فریاد زود فغانش  
که نیست قبل جان جز بره فرانس  
که تاقت بر همه کس آفتاب باش  
که مرغ دوح سوز عین است  
بلال کیش بر مرغ جز تانش  
بزار بار بر سر راه سانس  
ندیده دیده خواص عقل باش  
بسوی چاه ضلالت بر کشش  
که نیست چرا بر پسین شکش  
بسنک چاه شکست حرفش  
دیسله که خلاصی بر زینش  
اطله الله دار لسان در میان  
فرق نام ما جسام شستار دارد  
و قطع شاعر قوت بسیار بود  
دولت اسطوره که خدمت مولانا  
باجود شیوه شاعری از اهل فضل  
و قناعت و انقطاع بود  
مولد شکل قصبه جوسف است  
من اعمال قستان چرمان دارد  
مقتان خوردی و کادستی و صبح  
البحر ارقی تا شام کفنی از شاعر  
بر پله نوبستی بعضی اورادنی حق  
شمرده اند در لغت رسول محیی  
المله بی هتسایه غرادر که در بلاد  
ایران مشهور و برشته همان  
آن جهان که گویست از آنجهت  
این قصیده است که در لغت هفت  
مکتب هاد و صداد است زلف تو  
شکینر خاک عرب ز نوحه قبر  
توفیقین کام هو از ترسبت  
لعل تو شکرین شاه سر بر سینه  
اعلان بدین آدم همزاده  
نمخر تا وطن ای رهروان  
ماه عرم که را یکت جاربه  
حضرت با احترام تو ترک  
چار باش قصر چارین ماکه  
نقش خام لعل تو بر کین  
بر خاک جهان تو که بر سیاه  
جنین آب حیات مخفی از آن  
مخفی کعبی بر خاک این که  
توفیق

درد عشق رویشی از رخ عالم ببرد  
کنند برود در آینه کجاست در گوشه  
تیرتیر که غم بیکه صنایع نمود  
حشر و جارم سر بر در و نه برت نهاد  
طبع سخن ساز من مونس و دستار من  
سینل خم شبوی اذغالیه بر لاله  
علم و دانش شکر در در هر کام کجاست  
لاذیر با بسکه ای که آب من  
خال می بر خش و چو برش بند  
عطر حسین ناب عنبر و جود و کلام  
که در کسب سبیل خازن جنت سبیل  
صیقلی بر رخ او زنگ قمر گرفت  
صنعت بخشیدن که در حد در آن  
خنده زان خموش بر رخ هر کس کجاست  
فته با جوامی تو اندیشه اند  
تسخیری آفرینش بر شاهان جنگ  
جید تارک شکن جو صفت صفت  
لات و عزری ابرم در محرم محرم  
پای چو بر پایه منبر عالی نهاد  
اسکف جود و حقش سجای نمود  
کر بیان نمی در طلب معجزات  
خطبه نور در میان سده ای کجاست  
غیرتسجی تو ایش چون کجاست

دقت کرده در سر سر برده  
کبکهای باز تر کس ما ناخ را در خواب  
سودای خاطر هم به رازی شیدر  
کبکهای تر غمزه زاب روی چونان  
گرفت ایل بیت تو در حضرت چشم  
بوجول هم ز جمل کلام مجید را  
که کجاست از هزار موافق نشسته  
در زلف صف زلف زلف و شیاوی مجوی  
از جوی که بر زاهد مرد ز راه  
تسخیر زبان این حسام کس است  
شاید که بر طبیعت سحر آفرین من

وله صیفا

درد عشق رویشی از رخ عالم ببرد  
کنند برود در آینه کجاست در گوشه  
تیرتیر که غم بیکه صنایع نمود  
حشر و جارم سر بر در و نه برت نهاد  
طبع سخن ساز من مونس و دستار من  
سینل خم شبوی اذغالیه بر لاله  
علم و دانش شکر در در هر کام کجاست  
لاذیر با بسکه ای که آب من  
خال می بر خش و چو برش بند  
عطر حسین ناب عنبر و جود و کلام  
که در کسب سبیل خازن جنت سبیل  
صیقلی بر رخ او زنگ قمر گرفت  
صنعت بخشیدن که در حد در آن  
خنده زان خموش بر رخ هر کس کجاست  
فته با جوامی تو اندیشه اند  
تسخیری آفرینش بر شاهان جنگ  
جید تارک شکن جو صفت صفت  
لات و عزری ابرم در محرم محرم  
پای چو بر پایه منبر عالی نهاد  
اسکف جود و حقش سجای نمود  
کر بیان نمی در طلب معجزات  
خطبه نور در میان سده ای کجاست  
غیرتسجی تو ایش چون کجاست

بیردن غرامی ای بر سر بر خیزین  
بروزن که نقشه بر اطراف همین  
بازلف خود بکوی که حال این  
عنازین نشسته زهر سوی دلمین  
هم آسمان کوه است بر خیزان همین  
بگر چگونه خواند اساطیر الامونین  
گر کیس از مجاد که در کن کشته برین  
هرگز کمان مبر که شود نا این  
ای کجاست خوشتر از هم کی میرد  
کاکاشی چو آب کجاست این  
ناروت با بی کند از با بل آفرین  
ساقی ز جمل افق دوش که ساعت  
شعله ز در دست زار در آل خیر کجاست  
مستف ز ماند در شهر فخر کجاست  
دقرفانی بشت خامه او کجاست  
باز مرغی بخت زینت ز نور  
مطلع دیگر نهاد مقطع دیگر کجاست  
سلسله موی او بر مرد او کجاست  
لذت نوش لبش قیمت کجاست  
سینل تارک بسکه من کجاست  
سوقه چون عهد ز کجاست  
بسکه روح کل و مشک کجاست  
یا قد حی کف ساقی کو کجاست  
لمنه صمصام او شسته کجاست  
بازدی که گشت کس در کجاست  
غزوه که بر پیشین بر کجاست  
انکه تواند بگزیند کجاست  
با دور در چمن بر کجاست  
قلب خواجه بدین تنه کجاست  
هر دو به پیشتی دوش کجاست  
نام فرود با کمان کجاست  
تا قلب تیغ او کرمی کجاست  
بر طبع لا جورد در حق کجاست  
منطق تو در سخن معدن کجاست  
خانه کونار که زلف کجاست

وقت خند بخت که بر صید  
از یکد گاه بر در میانی بر اوست  
حال شکستی و پریشانی دلم  
دین منت منقبت خانه این  
در باز اصل خویش چه کجاست  
اندر کمال صورت آدم چه کجاست  
با ولست حضرت آدم سخن کجاست  
فرعوزا چه سود ز بر کمان کجاست  
در شیش عیسی چه تصرف کجاست  
بر درستان چو شمع بر شمع کجاست  
اشعار من بر و نه فرود کجاست  
عده سیما کون در قح کجاست  
طوطی طادس بال بیضیه در کجاست  
مجدد شیشان جنب بر در کجاست  
مطرب بز مطرب شاه غدا کجاست  
صده عدالت قرین روی کجاست  
یار سر زلف با زخم کجاست  
لعل که پوشش او خمر میانی کجاست  
چشم دل شوب از زینت کجاست  
طلفت که غمای او قد و لای کجاست  
دوش نیم سر غالیه نشان کجاست  
خاک زمین کجاست عنبر سا کجاست  
جیدر لشکر شکن صفا کجاست  
گاه بنوک نشان گاه بگز کجاست  
خو تریش سر مره کجاست  
وقت با زدی او سلوت کجاست  
نفس منالمت سرد لاله کجاست  
صبح سینه او در افق کجاست  
صابطه داد و دین کجاست  
انکه در این در طه کجاست  
شسته نور او دیده ای کجاست  
انکه بنو چمن کجاست  
طاعت عصر تو نیز تا شود کجاست  
از پی مرغ تو دوش تیغ کجاست  
کردنی یکد بر تو این کجاست

بر سر خشک مرغ فلک زانجا  
تا دستبرد خویش غازی آن  
از طره مغرب خود پرس صد زین  
بیدین کسی بود که نیار و دین  
کوهی که بر او بار بار در و دین  
ابلیس که در تفریب با جین  
بیکانه را در عقل شتابین  
از شک خاره کی کند در و دین  
کوره نیر در زابین بر ابرین  
که سر که بنام و کاه ای تر کجاست  
ای خاری تو خاری از و دین  
هسته

باز بسک میر از رخ سه شکت  
ماه بنفاز کی شفته ز رخ شکت  
جلوه که بر از رخ کوشه جا شکت  
خانه سدا در دولت او شکت  
زینت گلبرگ از رخ عین شکت  
خنده یا تو تر جنت ده او شکت  
قامت که غمای او صفت شکت  
اسب رخ کل برینت قامت شکت  
بار که صیحه م جود شکت  
دوغ مقدس مگر طره شکت  
انکه بشیرین شکر کجاست  
منقر خاقان بود او شکت  
بیزوی دستش در غله شکت  
نچه شیر کشتش فر غنم شکت  
عزت عزری بر دوش کجاست  
دوق ز زانه در حشر و خاد شکت  
را طه کفر و ظلم صفت شکت  
جنش طغان در کشتی شکت  
زلزله کوه اسل شکت  
روشنی طلعت بدر شکت  
روز رحمت بر این منظر شکت  
دو درق نقره کوب کاغذ شکت  
عاقبت از غم خود کاغذ شکت



تا فلک چنبری چنبره زده فام را  
وله

خطبه بر نام تو خواند از سر با هم فلک  
حرک روشنی ام بست زان رو بند  
فصله از فصل عام خوان نام شمس  
تا نباشد در کمال طاعت نقصان  
سال و مده و انتظار آفت استی  
تا زید و آفرینش دیده روشن کرد  
بسیب تیغ تو داد و در گریبان فلک  
بسکه تیغ خاک شام خون استی  
دفع ز زمین تو داد و دستار نقره  
بر رواق جنت سقف مدور آسمان  
اطلس نیلی ز خون دیده سازد شرح  
تا ز تاب آفتاب آینه کله از در کرد  
صد جفا ننده سطلین زهر چیریل  
بعد پیغمبر نیست بر کسی بگزافت  
ای تو مولی المؤمنین مولای شمس  
صورت تو بر چرخس متور بر بند

وله

مضی کند مشاغل خگاه نعل فام  
تعیین کند بملکت شاه زنجبار  
بر طرف هفت اطلس کله بر شمس  
ویسای زنگه روز انداز فرمزی  
بر خاتم زبر جفا زنده کین  
ز کس کشد کتاب و ایوان با هم  
بر خوان نقره گویند قرص سیم  
شمس زیناک فکر او چشمتی  
ایستری که داد و میسران هر  
با کبریا میستد تو مگر مخالفان  
مختل از علم و حکم و سخا و محبت  
ای آفتاب جیک از ماه کین  
داماد مصطفی و وصی محبت  
قاضی ناب بر سر فبرونی بشر  
بالا نشین صد نشینان سدا  
در دوج معدت چو کله ای که کهری

خواه از این دایره در خم چرخ  
ای ز نعل دلالت بر بسته زو قبا  
بر چهارم پای این محبت غمراقت  
چار با بش فرود جفت سیر قبا  
بر ساطع نیکون قرص قدر اوقات  
کرده نعل از با خرد و سنی خاورد  
بر کنایه نام این فرود منظر آفتاب  
صورتی دیده چون دیت مصور قبا  
بر نیاید بردن از ترک منظر اوقات  
شد نماند حشیا وقت امر قبا  
قبضه تیغ ترا زد کوب ز در کراقت  
بر سپهر هفت تابد خرقا  
بر خون ناحق آل عمیر آفتاب  
زان خجالت میرود بار و جوی قبا  
عده کواره مشیره و شر اوقات  
زا آسمان آفرین از تو بر آفتاب  
من که باشم ای ترا مولی جا کراقت  
په چو آتش کم سازد سخن افرین  
هر صیحه مصور این چرخ افرین  
از عکس نور شمشع شمع خادرس  
دارای بود در با کلاه سکنه  
زینت کردی گنده بد و اج مصور  
بند و بر آن شامیل زیبا زوری  
هنکام صنع قدرش از نعل کهری  
نه جدول و نه سطوح زنده کهری  
هر روز بارگاه فکر امیرت  
چون آفتاب تیغ جانا ب جید  
در پیش کس تران تو اقرار کهری  
چون موجات و سحر و کلام سال  
انگیز کجا که با تو ز دلالت کهری  
وی آسمان قدر ترا زهر و شر  
زنجیر تول عداله مشیره و شر  
دارای داد کس تر بار و کهری  
مسند خاتم و خنده فرود کس کهری  
بر بروج مترت چه فرود خدی

چند طوطی چنان طوق بگردان  
با فرغ طلعت از زده کسرت آفتاب  
تا دست مغزی را بکهرت مست  
خبر نیکبختان صورت کس در سانه بر کرا  
خاک در گاه تو روید و دور از زده  
مسند جاه ترا فرخش زمین آسمان  
در جهان آن فرخش تیر عظیم سانه  
خیزه که رود دیده جویش سانه  
از نیشب تیره جویش کسرت آفتاب  
تا عدد و چون سخن در خون شاند  
خبر سبز تو کونی آسمان کسرت  
بر نزار غلغله از روی زمین افرین  
دل پستش می شود زان روز گانه  
خاک و لب و صیحه چون جنتش ز غم جو  
یا امیر المؤمنین روی چو خاک کسرت  
ایک شورتان علم مصطفی در تو  
اندک ساعت چون نهار آسمان  
در پناه دولت دارم سینه  
از کان لاجورد و در ز جعفر  
استبرق مرصع گلگون بکسرت  
تر زمین و بکسرت نیجای روز را  
خاتون چار با بش قصر فریب  
بیرون و در ز کان زبر جنت با  
این نطق لالی در خوشاب  
بر اوج جام کسرت سینه عکس روز  
بر سر سینه کلاه برین کلاه جود  
طنج تختی و سلامی و دعوی  
مجموع منزلات و کالات سینه  
بر مسند جلال و عزت زدی قده  
از بعد مصطفی و سلامی سینه  
سر و حد بقعه چمن آرای عصمتی  
فتمت کنند و اندیش سینه  
شانی خستگان سنان عجمتی  
ساقی خوش لقای جیانه سینه  
صاحب توان ایست و سلام سینه

ایضا

بچار طاق افرین خدی غمزی  
بچون جمال یوسف کنان لیلی  
تر زمین و بکسرت زینت شهر  
چون بر ساط ارض خضر لاطر  
ساز و ساز افسر خورشید کبری  
مینو صفت کن چمن و باغ جنت  
سلطان روز را کسرت سینه  
ای با کرا کجایب آرزو خدی  
موجود در وجود تو آلا میسر  
شایسته سریره سنده ادر کسرت  
مسند خرام مسجد و محراب سینه  
ایوان شمس کلانش ز برای ادر  
اصح بحق که منقش هر چاره قدری  
ساقی تشنگان بیان محشری  
قیامت اب چشمه کافور و کوری  
بنید رسول خدا را را کسرت

با که تو اندیش چرخ  
ایضا

هر شب اندازد کسرت و خنده در قبا  
کشتی ز زمین از این دریای خضر قبا  
زان جنت فرمان و در جنت کسرت  
کسرت قدر ترا شمس منور اوقات  
روی تو تول دوم هست و کسرت  
انچنان چون خیزه که رود دیده  
دفع دادی کند هر روز در قبا  
بر کسرت هر صیحه هم تابد و خرقا  
بر رخ چون آب آینه تابد و کسرت  
کسرت بند آسمان بر هر حد اوقات  
تافت بر لب تشنه ساقی کسرت  
رشته تاب معجزه برای از هر قبا  
کان همچون آسمان در هر قبا  
بر تابد روی هر از خاک این در قبا  
ز آب خشک آید بر روی کسرت  
چون ساد کرم بر بحرای محشرای

ایضا

بچار طاق افرین خدی غمزی  
بچون جمال یوسف کنان لیلی  
تر زمین و بکسرت زینت شهر  
چون بر ساط ارض خضر لاطر  
ساز و ساز افسر خورشید کبری  
مینو صفت کن چمن و باغ جنت  
سلطان روز را کسرت سینه  
ای با کرا کجایب آرزو خدی  
موجود در وجود تو آلا میسر  
شایسته سریره سنده ادر کسرت  
مسند خرام مسجد و محراب سینه  
ایوان شمس کلانش ز برای ادر  
اصح بحق که منقش هر چاره قدری  
ساقی تشنگان بیان محشری  
قیامت اب چشمه کافور و کوری  
بنید رسول خدا را را کسرت

فایز علی  
در این کتاب  
کتابت شده است  
در شهر کاشان  
در روز پنجشنبه  
در ماه رمضان  
در سال ۱۲۰۰  
بنام خداوند  
مهربان  
که این کتاب  
مجموعه است  
از اشعار  
و نثرهای  
فایز علی  
که در این  
کتاب  
درج شده است  
و امید است  
که این کتاب  
مفید باشد  
بر خوانندگان  
عزیزان

مستحقان و غیر مستحقان  
در این کتاب مذکور است  
که هر کس که در این کتاب  
مشارکت کند...

صفت رسان کردن کردان  
این حسام نامد از جهت تربیت  
دو شیرکان پرورشین خدایان  
اشاره استایش داماد مصطفی  
طوبی طرحی و تری و مرشد  
بسکت نظم کشیده اینچیدیت  
ز دیو ستمکاره اورا چه بیم  
تو چون با خدایی ز کشتن چه بیم  
برو جانب مصطفی حوی دال  
مزن ست در دمن آلودگان  
سبعین و ثمانه بود در حله آنکه مال  
و شاعر پهلوان بود در مناقب خاندان طینین  
و بنافت خوانی مشغول بود اما مردی مضاف بود در تشیع مثل انبای صخره  
از مولانا پرسید که از مذاهب کدام مذاهب بهتر است گفت سلطان عالم پادشاهی در درون خانه نشسته است و اینخانه چند در دارد و از هر در که  
در آبی پادشاه در آنخانه تواند دید توجیه کن تا قایت خدمت پادشاه حاصل کنی از در سخن گوئی و از صدر نشان جوئی شهزاده دیگر بار پرسید که ای  
مولانا ما اعلان کدام مذاهب فاضله تر است گفت صالحان هر دو مذهب می سلطان از سخنان مولانا خوش آمد و اورا انجام و اکرام فرمود و فاضل  
در بی مقام از مذکره از جمله خود اظهار نصیحت و پند فرموده اند که هر کس که اندک وقوفی از عالم منمیت از قبول رده خود را دور آید در دو قسمین  
که اورا از برای فضولی نیافریده اند تجسس در روز و قبول اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله که کفر طریقت و شریعت است الا هرگز از  
و اشتیاق برحق داشتن در این باب حضرت شیخ عطاء علیه الرحمه میفرماید شعر الایاد تعصب حاجت نوقه کناه خلق در دیوانت رفت ولی  
از اطمینان بر بزرگ بر مگر گرفتار علی ماندی بویگر کسی این یک بود نزد مقبول کسی آن یک بود ز کار مقبول که این سهرورد آن سهر راجه  
که تو چون حلقه بر در ترا چه جمعیت در این محنت شستی ندانم تا خدا را کی پرستی یقین دانم که فردا پیش حلقه یکی گردند بنهادند  
فرقه حکوم که چه زشت از گویند چه نیکو بگری جوای ای دیند انفس کسرت زنبون کن فضولی از دل جمله بر کن دل  
ما را بخود مشغول گردان مقصب جویر امغزوا گردان و بر آذکیای نام مخفی خواهد بود که این بندگست سوزد و این نصیحت فرموده خدا  
کلامیت خام سبب میل که مرشدان کول نقشبند و شیخ و طوک بخارا و سمرقند سبب عجز از تحصیل مخطیب اجنه آنرا در فریب عوام در من دانند  
قاعت انصاف طالبان حاجت مند باخته انده الا بر عارف معارف اصول کلام و مضمون تمام دارد که حرج و تعدیل اصلی است حلیل که مدار مجتهدان  
و حکام اسلام در تحقیق رجال حدیث سینه نام و ترکیه شود در هر مقام برست پس اگر این ناصر مشفق از عالم منمیت کشف ذوق نخواهد سهر  
سخنی خواهد بود و حاصل از حلقه منمیت حاصل زیرا که منازعانی عینا را بابت نقد و هواند و ایشان بظا هر شرح ماسود و مشغولند چه وظیفه قضایا  
نظا هر قرآن و حصول دلیل بر بان نخواهد لاسلم که دور بودن از دوز و قبول بقیام دلیل معقول منقول نباشد چه مرتج حدیث صحیح حضرت  
که من بات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة اما متی ای از هلاکت و نظر در آن متابعت امر خدا و رسول اما آنکه گفته که نظر در دوز قبول  
صحابه رسول کفر طریقت و شریعت است اگر از این طریقت طریق صرفی ان رسول میخواهد مانند شبلی بایزید و بطلول لاسلم که سخن در دوز قبول  
صحابه رسول در طریقه ایشان کفر و ناقول باشد و سزین منع قوی دیوان منوی مولوی حدیث شیخ سنا طریقت است و اگر از آن طریقه طریقه  
کول مرشدان نقشبند خود را میخواهد آن نصیحت و پند خردیدان ساده و خواجه زادای شیخا زاده را سوزند منمیت و همچنین اگر از آن شریعت سینه  
خود میخواهد مصادره آو اگر عا مرمخواهد نهایت مبارزه آنچه از بهار شیخ عطار با ستمبار آورده بعد از اخلاص از عمل آن برقیه و تسلیم آن  
او از ظاهر آن عینده معارفت با دیگر ای شیخ که در بیان احوال او سبق ذکر یافته با آنکه مراد شیخ از این ابیات قوی نصیب است و مراد  
نصیب اعمال شتم و تب و تب بدست ز تمیز و تمیز استلال بلکه روی سخن شیخ بتمسک است که استقرار عقاید دارد و کلامی معانی









باب اول

ولی در دنیا گوش دشمن تو زبیر و مهتاب ایضا شایسته غم که در دوزخ آخرت خاکی روح یافت سازند در دوزخ

بیکران کند آن سینه ز نسبت که هیچ باز ندانسته عابد از عبودیت با بافتن علیه الرحمه مولد شرفش شیراز و از اگر شرفش

در فن عقل ممتاز است در احوال حال بختت سلطان یعقوب افقاده اورا ترقیات کلی دست داد از زمان او را با با شاعر می گفتند و بعد از وفات

پادشاه مذکور در زمان صاحبقران مغفور بجز اسان افقاده در شهر سیور ساکن شده حاکم آذربایجان صاحبقران مغفور بود و در آن زمان

و سازمیش طراوت با سینه فرموده در آخر شبده قدس عنوی فقه تائب گردید و در شهر سنه خمس و عشرين استعماه جرحه کل نفس ذلعه الموت کشته

دیوان غزل او نامه عمل حضوره پادشاه سیه ساخته و تصایف بخت شایسته در دیوان ناموس خارا انداخته و از جمله قصاید او که در مدح حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام هست یکی اینست **صتیده** زبان خامه ندارد سر قوم درم بحر شاق فات مقدس معلوم

مجدد علم لدنی که ذات آفرین رسیده از معنی منتهای علوم مگر حجاب نماند و گزید از دور

زهی مام که پاست نگاه میدارد بوقت نیت از اندیشه خاطر نام حجاب از بجز وجود انیمه

ز جانبین بوجبی تصادق است که میان ذاتی و عقل کل حضور علم آیتان که کرد جلوه کثرت مسموم

هنر از خیر زهر آلوده در دلباست زجوی عدل چون از مکی بود

رسید وقت که شمشیر آید بر کشتی بسکه نور سازد فغانی محروم

امید است که این نقد تمام عیال امام او بچشم خدا و قول رسول

که بعد سید کونین جدید است امام دوست که چون با بی کابینه

چراغ عاریت از دگری نگیرد امام دوست که در اندر نور منظر طبع

بدان امید که بجان را بر آید کام امام دوست که خلق جهان غلامند

نه آنکه کرد بعد جلد وصله بر اندام کدام از آن دوسه سکا ز نظر خورشید

کسای چشم بصیرت اگر نه سراسر من آن امام بخوابم که بر باغ کف

علم و فضل و سیرت و حضم الزمام من آن امام نخواستم که در خلافت

بر آستانه صدر الکلام و کفایت خشی اگر بگزیند ما فغان از جمل

به استیجاب قبول ن بختب عام کل مراد کجا بشکند ز غنچه دل

سکی که آرزوی نفس که ده کرده نام اسیر چاپلیست کجا خبر دارد

مقلدی که نداند حلال باز حرام در آن زمان که شریعت به ایشان بود

یکی گشته سار و یکی گشته نظام هزار شکر که آن استسبابی نیاید

ز اقتصادی زمان بود که در شکر که در خار جوی ناخوشی سیم در ام

چو در افتقار علی سر بر آرد و در نیام بیدعی که مسامی اسم اسمی است

با نیای عظام و با ولیسای کریم که در حریم دلم داشت باید اذلال

بجز در ساخته از بهر نهات عوام سینه دلم از روح شاه پر کبریت

گویزان حریم حرم کنند مقام حمیده با ده خارجی چو طوقه ال

چمن شگفت و جهان بزرگوار نیست بصد هزار زبان روزگانه سخن است

رسید ناوکش باو صبیبم کریم روان بدین صحرای روحی و روحی

در آنچنین که شود قامت قامت در چاهای جلوه شمشاد در قصر نایب است

ز جان که شمره دیدم حال کعبان در این ده آنکه زمینی کشته جان

چه جای کشن عالم که به شهنشانی طفیل روضه سلطان بر این بوسه

این شعرها را در کتابهای مختلفه نقل کرده اند و بعضی از آنها را در کتابهای معتبره نیز درج کرده اند و بعضی از آنها را در کتابهای معتبره نیز درج کرده اند و بعضی از آنها را در کتابهای معتبره نیز درج کرده اند

این شعرها را در کتابهای مختلفه نقل کرده اند و بعضی از آنها را در کتابهای معتبره نیز درج کرده اند و بعضی از آنها را در کتابهای معتبره نیز درج کرده اند و بعضی از آنها را در کتابهای معتبره نیز درج کرده اند

این شعرها را در کتابهای مختلفه نقل کرده اند و بعضی از آنها را در کتابهای معتبره نیز درج کرده اند و بعضی از آنها را در کتابهای معتبره نیز درج کرده اند و بعضی از آنها را در کتابهای معتبره نیز درج کرده اند

Handwritten marginal notes in the right margin, including phrases like 'فصل پنجم' and 'در بیان...'.

Main body of handwritten text in the center, organized into columns and rows, containing various verses and prose.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, continuing the text or providing commentary.



در این مجلس...  
نسخه دستنویس شاه...  
کاینسخه واحد جهان...  
نزدترین خدمت...  
کره به سوی...  
که برادر...  
نیست خربت...  
چون انا...  
در تقسیم...  
سایه...  
بخوشه...  
بگاندان...  
ایینه...  
در میان...  
عبد الرحمن...  
در جمع...  
جزی نیست...  
که سلطان...  
استماع...  
و درگاه...  
غزانت...  
بر سر...  
کو بر...  
سر ز...  
دوش...  
همچو...  
رایض...  
سفر...  
کل...  
گشت...  
کو ش...  
تا تعی...  
واقع...  
تبع...

استقب محق و عالی...	دات پاک مصطفی...	در شب جان بافتن...	عالم علمندان...	کرده است...	کر زردی...	هر که بود...	خطبه برامت...	که حسودان...	ومن است...	که من بجای...	متاع هر دو...	اقبال جهان...	وقت او...	فوقین...	ستین...	در جمع...	جزی نیست...	که سلطان...	استماع...	و درگاه...	غزانت...	بر سر...	کو بر...	سر ز...	دوش...	همچو...	رایض...	سفر...	کل...	گشت...	کو ش...	تا تعی...	واقع...	تبع...			
ان شمشایی که...	منع قل علی...	پیش لغزش...	از حفاظ...	هر که...	یا امیر...	چون...	که در...	سایه...	که خطبه...	نکار و...	یارب...	در کبر...	در میان...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...
شده دستنویس...	کاینسخه واحد...	نزدترین خدمت...	کره به سوی...	که برادر...	نیست خربت...	چون انا...	در تقسیم...	سایه...	بخوشه...	بگاندان...	ایینه...	در میان...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	عبد الرحمن...	

نسخه دستنویس شاه...  
کاینسخه واحد جهان...  
نزدترین خدمت...  
کره به سوی...  
که برادر...  
نیست خربت...  
چون انا...  
در تقسیم...  
سایه...  
بخوشه...  
بگاندان...  
ایینه...  
در میان...  
عبد الرحمن...  
در جمع...  
جزی نیست...  
که سلطان...  
استماع...  
و درگاه...  
غزانت...  
بر سر...  
کو بر...  
سر ز...  
دوش...  
همچو...  
رایض...  
سفر...  
کل...  
گشت...  
کو ش...  
تا تعی...  
واقع...  
تبع...

دلون سر دین پیش فکر حق نبرد  
 کویچه چون گلش اختر کیستی فروز  
 یک رقم از نامه اش از دودن برود  
 با همه کشته است از ولای تو خضر  
 لفظ تو آب حیات است تورا به جا  
 گوهر در یاد دل قلم بی ساحلی  
 دادم از آن آب خاک مشرب حاجلی  
 من نه در این یک روز ساکن بودم  
 دست غضب بر نشان جان کبک  
 ز آنکه سانی بجان بنده غفران

بخش اعظم از طاعت او بر  
 نفس سمدلهش ساغر کیتی غا  
 یک اثر از تمامه اش نفس خلایق  
 با همه سنگین دلان جد تو کوی  
 روی تو در مان ل کوی تو در آفتاب  
 لطف تو بی استیلا و تویی استیلا  
 دیدم از آن خاک پاک دیده در آن  
 ساکن این سکنه بود جان در آن  
 تا بقدم بر شکاف دل تسبیح  
 تا در جات حلس کعبه نشین از جبار

هم زده بر قلب کفر طایفه هم حکمت  
 طایع دست اجل قاتل این خلک  
 ای قیاس جز دینی عمل است تو  
 از سر کرد کسی خادم بار تر است  
 با حسنا تو کفر کردگان نام خود  
 یا اسدانه ز شوق شکر که است حکم  
 ریخت در آن مترلم کرد کنه از دم  
 چشم جهان کور شد برده ز رخ برین  
 بر شریعت سار تخم طریقت کار  
 واسطه کن محبتش تا در دار اسلام

هم زده بر فرق گل آینه سیم سخا  
 صحبت اوبی بیل گوهر اوبی سب  
 لشرت طاعت قیاس نقد عبادت  
 شمع سوز کلاه صیغ مرصع قبا  
 باد جات تو تنگ بردگان التجا  
 باز کردی چشم روضه پاک و ترا  
 اینم از احراق فاعلم از جمله  
 خلوت باطن بی است از ظاهر در  
 یکسره بر ما دده حسنه من چون  
 بدرقه کن محبتش تا در دولت سرا

وله رباعیته

کربد سانی کسله از بندش و رخاک شود وجود حاجت بندش با سده که ز شرق دشمن سرزند  
 جز مرسله و یازده فرزندش وفات ملا سانی در سنه اربعین و تسجیه بود در سرخاب تبریز فون کردید رحمت الله علیه حاجت  
 در مصایب مولف با نظران نکته گیر کلامی اسرافت مطالعه خود نوازند و نظر اعتبار و استیلا در نظم و ترتیب آن اندازند اول آنکه چون بعضی  
 اینجاس در ایام فراغ بال و انتظام احوال ترتیب یافته و شطری از آن اوقات لال و اشتغال صحبت با بی جاه و جلال و خوف حضرت اتمام  
 و استکمال در هم یافته اگر در مصاحف مفردت لحنی و منافی در بلاغت عبارت آن اختلاف و تفاوتی ظاهر شود عمل بر تصور و جعل این قصه بر نفس  
 تقصیر نمایند که مقصود از این تالیف تقریب بجزرت پروردگار و رسول مختار و انده اظهار و تقریب استمان آن بضم سائر مستحقان بود کار  
 نه اخبار فضیلت و مناصب کفار و منعی مقصود بر زبان که ظاهر شود بر این عبارت که جلوه نماید مقبول خاطر مشتاقان کوی انتظار خواهد بود  
 عیان و ناشستی و حسرتک فاجد و کل الی الخ الی الجمال بشیر عیبه یا عیبه بر چه هست بیرون آی که من حرفی تو انم  
 بر باس شناخت دیگر آنکه این چهاره را توفیق محض بعضی از کتب که کاشف حال عقاید و سراسر بسیاری از کار بر مؤمنان باشد غیر شده که  
 و حیانا اطلاع بر احوال بعضی از ایشان نمایند الحاق آن بجایه این اوراق نمایند دیگر آنکه حکم تکرار لفظی و معنوی در آن نکته که اگر چه بعضی از کلمات  
 و احوال نظر مکرر نماید اما نزد ما تو و معان نظر ظاهر میشود که در آن حکمی و سر می نکته است چنانکه بعضی از جهال تو چشم کرد در قرآن قدیم عوده اند و  
 بلکه آن شتره از کلمات است و در تحت هر کلمه چندین نکته و مسرود است بعد ذکر کلمات نشان ذکر که هو الکلیت انک ذکره بنصوح و  
 و دیگر آنکه بر وجهی که سابقا در ذیل احوال ابوتام طانی از مجلس نایب مذکور شد چون بعضی از کلمات و اقد در اخبار و شعرا منقول در این کتاب عالی رشتم  
 از بیانی نیست اگر صلی صحیح تر از آن اخبار و اشعار بدست آمده در توضیح این القاعات دیدن ندارند دیگر آنکه تخصیص این کتاب باید که جمعی از کار بر زبان  
 که قبل از ظهور دولت ابد اقران سلاطین صفویه موسویه نام داشته بر اینم بگفته بوده اند سوجه ندانند زیرا که چون مقصود اصلی از این کتاب بیان  
 اینست اینده رفیع حیات عدم از کتاب شیع بطریق اخبار و نجاست و زمره معاندان بیان انکار این زبان از مقتضیات دولت ابد اقران میباشد  
 پس در ایشان در نظر از زمره معاند اسلوب از قبیل مصادره بر مطلب خواهد بود اگر کاهنی ادوی از بزرگان آن دولت تا معاصرین از بعضی از مجتهدین  
 این کتاب مذکور ساخته بنا بر اینست که تو هم تصرف آن دولت در نظر ایمان ایشان بنیاست درست یک نکته دیگر که تا قبل از آن ظاهر شود منظور است  
 و دیگر آنکه چون غرض از تالیف اینجاس اطلاع بر احوال انکار قدما و متاخرین فرقه با حیه و دفع و هم تجدید و عدم تقدم مذکور است ایشان است  
 از مجموع مجالس و اندیشه گانه حاصل میشود مامل از فضلا و دهر و ناسخان بر عصر آنکه طریق افرو بعضی از مجتهدین است و سزا زنده و نقل در صورت مقصود  
 و منعی مقصود آن نیستند و دیگر آنکه چنانچه در بعضی از مآثران است جهت آنکه با سنی کتابی بنام خود سازند تا بحالت اقتضای آن نپردازند  
 و از غضب بر دگر کار و امام و دگر کار که این کتاب بنام نامی و اسم سالی است تا بلیغ با حقه محرز باشند دیگر آنکه این کتاب بر از مخالفان و سایر نا اهلان  
 مستور نماید که بسیار از اخبار احوال بود و شیعه در بعضی از ایشان اطلاع یافته و بجایه خیر فرقه محقه که در دیار اجداد مقصود از ادوی سازند تا قدرتی  
 بر احوال سلاطین ایشان نمایند دیگر آنکه چون ابد از اتمام حضرت شیخ از اینجاس در معادله آنها با اصل مسوده آن این قلمرست نام باشد حاجت آن  
 انقرا هم نموده تا باین امر از لطافت اخوان کرام که از آن بیخ نقل بر دارند با آنکه محبت بر صیغ و معانی منقول است تا با آنکه در کتب



توانج و سیر نظر بر سد بناقب نقل و مرور و زکار تنهای سقیم خاطر آزار بر روی کار نیاید و طبع لطیف خاطر از ارمطه آن کس  
 نیغاید بقیه اشید آثار قانبت و استعداد او ست از اطاعت و معصیت برساند و از آن حسن فعل خود از لطف عتاب ثواب  
 و عتاب محبت فایم سازد که اگر بد و ن ظور سوار استعداد ابلیس در اعتقوبت میفرمود و مظهر اعتراض از او بگذارد دیگران می بود  
 و اندک بجهت الباقی جواب از چهارم است که عدل اصبت و در آن فایده مکلف معتریت جنایه عقل سلیم در احکام الهی پادشاه  
 با رعیت و پامی بر آن کوا می بیند و ایضا ضرر عذاب از تکلیف لازم نیاید و زیرا که تکلیف من حیث هو تکلیف حسن فایده  
 مندست جنایه از پیش گذشت و مقتضی ضرر نیست و الا لازم آید که تکلیف بود برین مطلق نیز موجب مغفرت باشد بلکه آن ضرر سبب  
 ایشا کفر و فسق و ترک ایمان و طاعت بهم رسیده جواب از پنجم است که مصلحت در بیکس از او دخول در بهشت دو سوسه  
 آدم آن بود که آدم و حوا با او مجاهده کند و براتب علیه ثواب رسند و لهذا آدم و حوا همیشه در اینجا از او محتره بودند و لغت  
 او میگردند تا آخر زنی بگرد آمده بسو کند دروغ ایشان از اقبلائی از کتاب خلافت اولی ساخت جواب از ششم برین است  
 که در پنجم ملک در اول نیز گفته شد چه حکمت که ایشان از ایمان فطرت صحیح که خلق کرده بودند گذاشت مجابست بلکه اگر در وسایل  
 شیطان میان بودی نیک بد طور نمودی و صفت عفو و غفران که از جمله صفات کمال برست چهره کشودی جواب  
 از ششم مغفرت است که تواند بود که بقای ابلیس کمال او اصلاح باشد زیرا که مستلزم تاخیر عذاب است و لهذا از خدا ابتداء  
 سوال بقای خود نمود و گفت و با نظر فی الهی چه میفرماید چون میستواند بود که نسبت باقی عباد نیز اصلاح باشد چنانکه سابقا  
 مذکور شد با آنکه عباد با او مجاهده کنند و قانبت بر جات عالیه شوند و فضل ایشان ملائکه ظاهر شود زیرا که است قاطع حال  
 ایشان با فرام شیطان غایت صعوبت و دشواریست و با این سختی فضیله و ثواب میشوند بخلاف ملائکه که چون ایشان  
 مزاحم ایشان نیست بلکه مجبولند بر استقامت انکساکان از ایشان مانند انکساک روجه از ارباب محکم نیست و بعضی  
 اند که حکمت در اظهار و افعال ابلیس و چیز بود یکی آنکه بر او ظاهر سازد صدق مضمون آیه را که ان الله لا یضیع اجور من  
 احسن عملا و آنکه آنحضرت عبادت کسی با انضمام عداوت ضایع یعنی سازد وجه جای آنکه از ابا وجود محبت ضایع سازد  
 دوم آنکه عاصیان از رحمت و اجابت او نومید نشوند چنانکه ابلیس با کفر و معصیت نومید نشد و رحمت او را نیست که چون  
 ابلیس گفت لا اعنکم ایما جمیعین یعنی نه کارگذار از طاعت او باز خواهیم داشت خدای تعالی فرمود که باب توبه

بر روی ایشان مغفوح خیر ابرسم کرد ایند پس ابلیس لعین گفت که منع ایشان از توبه خواهیم کرد خدای تعالی فرمود  
 که اگر ترا قدرت بر منع ایشان از توبه باشد قدرت بر منع من از عذران و امر برشس ایشان بخجایی

داشت غفر الله لنا و لجمیع المؤمنین و المؤمنات بحق الحق و بنی المطلق و الهما و اولادهما

الطیبین الطاهرین المعصومین صلی الله علی محمد و آله الطاهرین قدسه

کتاب المستطاب مجالس المؤمنین سعی و اهتمام جناب

فضایل باب مستغنی القاب کتب الحاج

و بحج الواعظین الحاج ملازمین

و قد الله توفیقاً

در واکلا و طهران در دار الطباعه عالیجاه رسیع جایگاه استاد الماهر علیقلی خان قاجار  
 صورت انطباع پذیرفت